

دولتمردانی که از اعتماد به آمریکا سرخورده شدند



تاریخ هژمونی آمریکا در نظام جهانی سرمایه‌داری، همراه با خیانت‌های متعدد سران این کشور به کشورهای دیگر و تحقیر آنها بوده به‌گونه‌ای بوده که حتی هم‌پیمانان این کشور نیز از خیانت و اشنگتن در امان نیستند. در این گزارش، با برخی از سران کشورها که قربانی اعتماد به سردمداران آمریکا شده‌اند آشنا می‌شوید.

سایت مشرق نوشت: هفت نمونه‌ای که در این گزارش مورد بررسی قرار گرفته‌اند نمونه‌هایی از خیانت‌های سردمداران کاخ سفید را نشان می‌دهند، خیانت به کسانی که اعتماد خود را به آمریکایی‌ها عرضه کرده بودند.

تاریخ 68 ساله هژمونی آمریکا در نظام جهانی سرمایه‌داری و قطبیت این کشور در مرکزیت نظام حاکم بر جهان همراه با خیانت‌های متعدد سران این کشور به کشورهای پیرامونی و تحقیر آنها بوده است. خوی استکباری و اشنگتن در مواجهه با دیگر کشورها به‌گونه‌ای بوده که حتی دوستان و متحدان این کشور نیز از خیانت‌پیشگی این کشور در امان نباشند.

در این گزارش، شرح مختصری از برخی از سران کشورها به عرض مخاطبان محترم می‌رسد که طی این 68 سال قربانی اعتماد خود به کاخ سفید و مجموعه حکام آمریکا شده‌اند. این افراد به دوران‌های مختلف تعلق دارند و هر یک گرایش‌های مختلف داشته‌اند و بر سرزمین‌های مختلف حکومت کرده‌اند. در بین آنها شاید نتوان هیچ وجه مشترکی بازشناسی کرد جز اعتماد تام یا نسبی به آمریکایی‌ها.

* محمد مصدق، نخست وزیر ملی‌گرای ایران

در ایران در خصوص مصدق نظرات مختلفی وجود دارد. برخی او را بسیار مورد تمجید قرار می‌دهند و برخی به‌شدت از وی انتقاد می‌کنند اما جز کسانی که هنوز دل در گرو سلطنت پهلوی دارند، تقریباً همه با این موضوع موافق‌اند که دولت مصدق دولت قانونی ایران بود و توسط آمریکایی‌ها طی کودتای 28 مرداد 1332 سرنگون شد. سیاست خارجی دولت مصدق تحت عنوان سیاست موازنه منفی شناخته می‌شود. وی معتقد بود که به هیچ قدرت خارجی نباید امتیاز داد. منتها مشکل او این بود که از نظام بین‌المللی و تغییرات آن شناخت کافی نداشت.



مصدق در آغاز راه

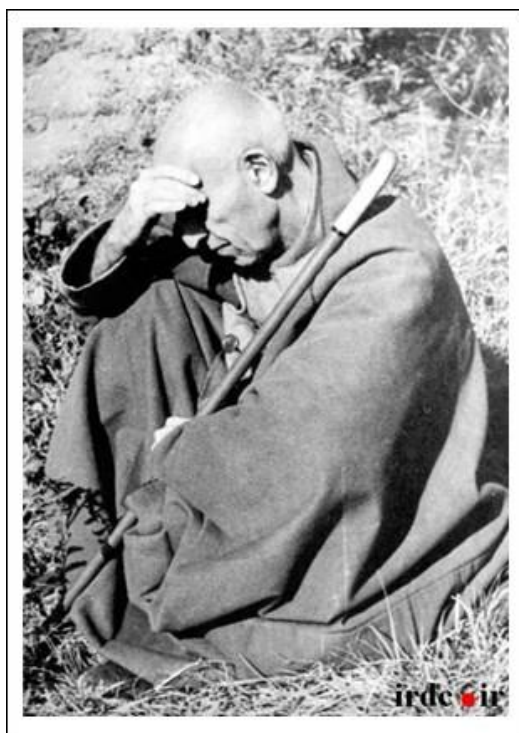
وی برای آنکه از شر تحریم‌های بی‌امان بریتانیا خلاص شود به آمریکایی‌ها اعتماد کرد و انتظار داشت که دولت آیزنهاور برای او کاری بکند. دولت آمریکا بدواً از این امر خوشحال هم شد چون بدش نمی‌آمد که جانشین بریتانیا در صنایع نفت ایران شود اما به‌زودی دریافت که ایرانی‌ها نفت خود را ملی نکرده‌اند که در اختیار آمریکا قرار دهند. در چنین شرایطی بهانه همیشگی دوران جنگ سرد به کار و اشنگتن آمد: «ایران در خطر سقوط به دامان کمونیسم قرار دارد.»

در این شرایط، مصدق نه‌تنها در حال دور شدن از بدنه جنبش اجتماعی 30 تیر و بالاخص نیروهای مذهبی جامعه بود، بلکه وفاداری خود را به نظام شاهنشاهی هم حفظ کرد و حاضر نبود سلطنت مشروطه را نادیده بگیرد.



مصدق در حال بوسیدن دست ثریا اسفندیاری، همسر دوم شاه

مصدق سرانجام پس از آنکه موفق شد طرح کودتای انگلیسی 25 مرداد 1332 را خنثی کند، مزد اعتماد خود به دولت آمریکا را تنها سه روز بعد دریافت کرد و با کودتای آمریکایی زاهدی قدرت را ترک گفت تا شاه برای همیشه بنده آمریکایی‌ها شود و او تنها بتواند بگوید: «همه به من خیانت کردند.»
از آخرین دیدار سفیر آمریکا در ایران با مصدق چنین نقل کرده‌اند که وی حاضر نشد نخست‌وزیر ایران را نخست‌وزیر خطاب کند.



مصدق در تبعید

کار مصدق با محاکمه و تبعید به احمدآباد به پایان رسید و وی سرانجام در همان‌جا درگذشت.

* گروهک تروریستی طالبان

در دوران جنگ سرد، استفاده از ابزاری به نام «تفکرات سلفی» برای ضربه زدن به بلوک شرق در دستور کار آمریکا قرار گرفت. آنچه این فرصت را در اختیار آمریکایی‌ها قرار می‌داد ظهور پدیده تکفیر به عنوان یک ابزار سیاسی بود. نکته مهم‌تر آنکه این پدیده در تقابل یک حکومت شرق‌گرا در مصر خود را نشان داده بود. وقتی شوروی در یک اشتباه تاریخی دست به اشغال افغانستان زد، تفکرات سلفی – تکفیری صادر شده از پاکستان به افغانستان و کمک‌های استخبارات ارتش پاکستان به کمک آمریکایی‌ها آمد تا در دسرهای زیادی برای اشغال‌گران روس پدید آورند.

از این دوران با همکاری استخبارات ارتش پاکستان، ثروت شیوخ سعودی و دولت آمریکا طالبان پا به عرصه وجود می‌گذارد. «آصف علی زرداری»، رئیس‌جمهور سابق پاکستان و همسر «بی‌نظیر بوتو»، سیاست‌مدار مقتول پاکستانی در جلسه‌ای خصوص اذعان کرده بود که طالبان، گذشته مشترک آمریکا و پاکستان است.



پس از آنکه طالبان در افغانستان قدرت را در دست گرفت، دولت کلینتون در آمریکا به دلایلی از آن استقبال کرد. اولاً طالبان به نوعی ساخته دست آمریکا بود و واشنگتن توان معامله با آن را داشت؛ ثانیاً، طالبان می‌توانست یک عامل محدود کننده برای روس‌ها در آسیای مرکزی و جنوبی باشد و اجازه ندهد روسیه رهیده از کمونیسم نفوذ خود را در این مناطق گسترش دهد. ثالثاً، طالبان می‌توانست امنیت خطوط انتقال گاز آسیای میانه به جنوب را وابسته به اراده آمریکا کند.

با این حال با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران در آمریکا و تغییر رویکردها در کاخ سفید، طالبان به راحتی به دست‌مایه بازی سیاسی سران واشنگتن تبدیل شد و از عرصه حکومت افغانستان حذف گردید. طالبانی که تا دیروز حافظ منافع آمریکا بود به یکباره به نماد دشمن بدل شد و برای مقابله با سلاح‌های کهنه سربازانش، ارتش مدرن آمریکا افغانستان را اشغال کرد. ارتش آمریکا بعضاً برای از بین بردن چادرهای 10 دلاری افغان‌ها، موشک‌های 2 میلیون دلاری هم به کار برد.

طالبان تا زمانی که به کار آمریکایی‌ها می‌آمد مورد استفاده آنها قرار گرفت و پس از آن نیز به دشمنی تبدیل شد که راه هرگونه جنایتی را برای کاخ سفید باز می‌کرد و هر توحشی را توجیه می‌کند.

* میخائیل گورباچف، آخرین رهبر شوروی

«میخائیل گورباچف»، آخرین دبیر کل حزب کمونیست شوروی سابق بود که به‌زعم خود قصد اصلاح ساختارهای سیاسی و اقتصادی نظام پوسیده شوروی سابق را داشت اما در واقع کاری جز تسریع فروپاشی اتحاد شوروی نکرد. اتحاد جماهیر شوروی تا پایان دوران زمامداری «لئونید برژنف»، یک قطب بزرگ نظام بین‌المللی بود اما حضور گورباچف در صدر نظام کمونیستی عملاً این رژیم را از آموزه‌های مارکسیستی خالی کرد. در محیط روانی گورباچف، نوعی شیفتگی غرب‌گرایانه مشاهده می‌شد. وی در سخنرانی‌های عمومی به‌وضوح از صنعت و تولیدات غربی تمجید می‌کرد و آن را با تولیدات خشن روسی مقایسه می‌کرد. آخرین رهبر شوروی بسته اصلاحات سیاسی خود را تحت عنوان «گلاسنوست» و بسته اصلاحات اقتصادی را تحت عنوان «پروستاریکا» ارائه کرد. هنوز بسیاری از مارکسیست‌های دو آتش از این دو بسته اصلاحی تحت عنوان خیانت یاد می‌کنند.

در مسائل بین‌المللی گورباچف بیشتر سعی در افزایش ارتباطات و تجارت با غرب داشت. او با بسیاری از رهبران غربی همچون مارگارت تاچر، هلموت کهل صدر اعظم وقت آلمان غربی، و رونالد ریگان (رئیس جمهور وقت آمریکا) روابط حسنه‌ای برقرار کرد. معروف است که تاچر گفته: «من آقای گورباچف را دوست دارم. می‌توانیم با هم معامله کنیم.» در ۱۱ اکتبر ۱۹۸۶ گورباچف و ریگان در «ریکیاویک»، پایتخت ایسلند دیدار کردند تا در مورد کاهش

سلاح‌های هسته‌ای میان‌برد در اروپا مذاکره کنند. این نهایتاً به امضای معاهده نیروهای هسته‌ای میان‌برد (INF) در ۱۹۸۷ انجامید.

بر این اساس گورباچف خواه ناخواه تا حدود زیادی به غربی‌ها اعتماد کرد و در راس بلوک غرب نیز آن روزها مثل امروز، آمریکا قرار داشت.

اصلاحات غرب‌گرایانه گورباچف عملاً قدرت اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست را در جمهوری‌های شوروی سابق و اروپای شرقی کاست و بالاخص اصلاحات اقتصادی او بر مشکلات اقتصادی شوروی سابق افزود. این در حالی بود که رسانه‌های غربی آن‌قدر با گورباچف احساس خودمانی بودن می‌کردند که وی را با نام اختصاری «گربی» صدا می‌کردند.



گورباچف و ریگان

دیوار برلین نماد جدایی بلوک غرب از بلوک شرق بود اما گورباچف معتقد بود که اصلاً بد نیست که این دیوار برچیده شود. این‌گونه تمایلات غرب‌گرایانه در گورباچف باعث شد تا نه‌تنها دیوار برلین فروریزد بلکه جمهوری‌های شوروی هم سر به استقلال‌طلبی بردارند. وی ابتدا سعی کرد تا معاهده اتحاد را تغییر دهد اما این اقدام با نگاه تندروهای حزب کمونیست شوروی سازگاری نداشت.

نیروهای تندرو در کادر رهبری شوروی در ۱۹۹۱ کودتای اوت را سازمان دادند و تلاش کردند گورباچف را از قدرت عزل کنند و اجازه ندهند معاهده اتحاد جدید را امضا کند. در همین موقع گورباچف سه روز را (از ۱۹ اوت تا ۲۱ اوت) در حبس خانگی در یک ویلا در «کریمه» گذراند، و پس از آن آزاد شد و به قدرت برگشت.

با این حال وی به محض بازگشت به قدرت متوجه شد که نه نهادهای قدرت اتحادیه و نه روسیه به فرمان‌های او عمل نمی‌کنند و در عوض «بوریس یلتسین» است که قدرت دارد. در ضمن گورباچف مجبور شد که بسیاری از اعضای دفتر سیاسی را اخراج کند و بسیاری از آنان را دستگیر کند. «گروه هشت» شامل هشت نفر رهبران کودتا بودند که دستگیر شدند.

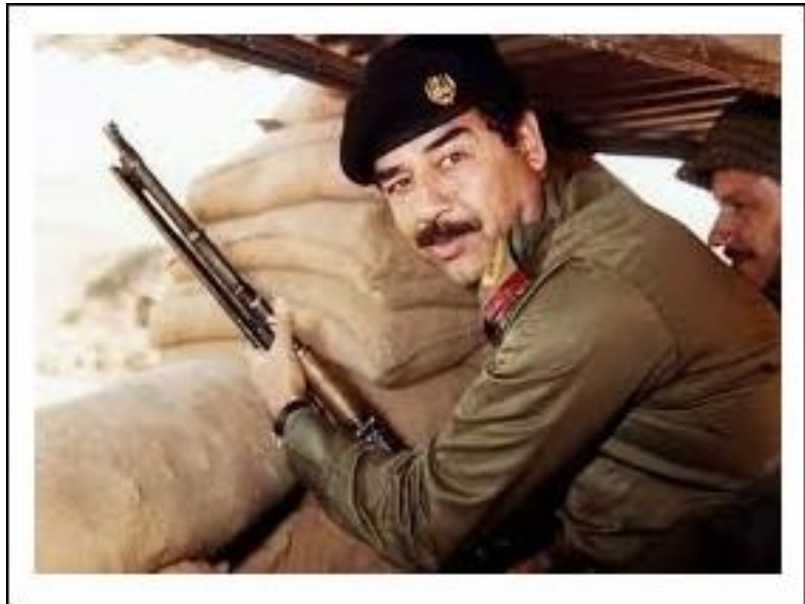
در این میان برخی از تحلیل‌گران یلتسین را نماد خیانت غرب به گورباچف می‌دانند. او در حالی قدرت گرفت که گورباچف در راس قدرت بود. در غرب‌گرا بودن یلتسین هیچ تردیدی وجود ندارد. وی نماد فروپاشی بلوک شرق است.

شاید اگر گورباچف تمایلات غرب‌گرایانه را وارد سیستم حکومتی شوروی نمی‌کرد، فروپاشی از درون رخ نمی‌داد. با این حال او حتی پس از عزل نیز از آمریکادوستی خود دست برنداشت و در سال 200 در تشییع جنازه رونالد ریگان شرکت کرد.

* صدام، دیکتاتور معدوم عراق

صدام حسین در سخنان و ژست‌های سیاسی خود به عنوان یک چهره سوسیالیست پان عرب همواره ادعاهای ضد آمریکایی داشت. اما در عمل هم برای حمله به ایران و هم برای حمله به کویت چراغ سبز آمریکایی‌ها را دریافت کرده بود.

وی البته در جریان حمله به ایران حمایت‌های قابل توجهی از آمریکایی‌ها دریافت کرد. صدام به هواپیماهای میراژی دست یافت که بدون موافقت آمریکا محال بود فرانسوی‌ها آنها را به عراق بفروشند.



صدام در جبهه جنگ با ایران

اما در خصوص کویت ماجرا فرق داشت. واشنگتن عمداً با گفتن جمله‌ای به صدام به نوعی اجازه داد که وی به کویت حمله کند. این جمله روشن و صریح از زبان وزیر امور خارجه آمریکا بیان شد و سفارتخانه‌های آمریکا در خاورمیانه نیز آن را تعمیم دادند، از جمله سفیر وقت آمریکا در عراق، «اوریل گلاسی» وقتی صدام را دید، به او همین جمله را گفت، و آن جمله چنین بود: «واشنگتن خود را درگیر موضوعی نمی‌کند که از عمیق‌ترین قضایای دو جانبه تنها مختص به عراق و کویت است.»



دیدار صدام و رامسفلد

این ابراز نظر در شرایطی انجام می‌شد که تعداد نیروهای عراقی در مرزهای کویت هر روز بیشتر می‌شد و شکایت‌های عراق از نفت‌دزدی شیوخ کویتی کاملاً بوی جنگ می‌داد. اما بلافاصله پس از تجاوز نظامی عراق به کویت، واشنگتن ثابت کرد که به هیچ وجه مساله را مساله‌ای بین عراق و کویت نمی‌داند. شورای امنیت با تمام توان وارد میدان شد و قطعنامه پشت قطعنامه علیه عراق صادر کرد. سرانجام نیز در عملیات طوفان صحرا که به رهبری ارتش آمریکا انجام شد، ارتش عراق تقریباً متلاشی شد و ظرف تنها 100 ساعت آخر این عملیات کویت آزاد گردید.

بسیاری از سربازان آمریکایی آن روز انتظار داشتند که تا بغداد پیش بروند اما واشنگتن آن زمان قصد سرنگونی صدام حسین را نداشت. صدام باید می‌ماند تا عنصر موازنه‌ساز در برابر ایران و محور مقاومت شیعی باشد. در سال 2003 با حضور نومحافظه‌کاران آمریکایی در دولت، محاسبات سران کاخ سفید تغییر کرد و در نتیجه هم عراق اشغال شد و هم حکومت صدام سرنگون شد. صدام حسین سرانجام در یک مخفیگاه زیرزمینی به دام نیروهای آمریکایی افتاد و سپس توسط دولت جدید عراق اعدام شد.



لحظه دستگیری دیکتاتور سابق عراق

* حسنی مبارک، دیکتاتور سابق مصر

دیکتاتور سابق مصر، حسنی مبارک که در سال 2011 با انقلاب مردم مصر از قدرت برکنار شد، سال‌ها عامل پیاده‌سازی سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه بود. وی که رابطه دوستانه با آمریکا و پیمان کمپدیوید را از انور سادات میراث برده بود در تمام دوران ریاست‌جمهوریش نقش حافظ منافع آمریکا و بالاخص امنیت رژیم اسرائیل بود. نقشی که مبارک در خاورمیانه برای آمریکا بازی می‌کرد، نقش حافظ یک پیمان بود. پیمان کمپدیوید ضامن بقای اسرائیل در دل منطقه‌ای بود که دور تا دور آن را دشمنان اسرائیل گرفته بودند. تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، راهکار صهیونیست‌ها و متحدینشان در کاخ سفید برای حفظ بقای اسرائیل، اتحاد عجم در برابر عرب بود. به این ترتیب، محور اسرائیل - ترکیه - ایران پهلوی، در برابر محور عربی مخالف اسرائیل شکل گرفته بود.

در سال‌های پس از جنگ 1973، مصر کمکم از دامان شوروی به سوی رابطه با آمریکایی‌ها حرکت می‌کرد. در این فرآیند، دو عامل موثر بودند: اول، تنش‌زدایی‌های صورت گرفته بین مسکو و واشنگتن و دوم، میانجی‌گری‌های شاه سابق ایران.

سرنوشتی رژیم پهلوی در ایران در شرایطی محقق شد که مصر دیگر در دامان بلوک غرب و آماده امضای قرارداد سازش با رژیم صهیونیستی بود. این اتفاق اندک زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران رخ داد و مصر در محور امنیتی اسرائیل، جای ایران را گرفت.



دیکتاتور مخلوع مصر و رئیس‌جمهور آمریکا

سادات و پس از وی مبارک، عوامل نزدیک کردن تدریجی اعراب به اسرائیل بودند. مبارک نه تنها تلاش بسیاری برای حفظ کمپدیوید کرد بلکه تلاش کرد تا دیگر در میان اعراب محوری برای اقدام نظامی علیه اسرائیل شکل نگیرد و در این مسیر حمایت شیوخ خلیج فارس را هم داشت.

مبارک در تمام این سال‌ها ضمن ادامه سیاست سرکوب نیروهای اسلام‌گرا، از کمک‌های نظامی واشنگتن برخوردار بود. وی در سال‌های اخیر نقش به‌سزایی در تکمیل پروژه محاصره نوار غزه داشت.



مبارک در قفس محاکمه

اما میزان وفاداری آمریکایی‌ها به مبارک در دوران انقلاب 18 روزه این کشور مشخص شد. آمریکایی‌ها ابتدا از مبارک حمایت کردند اما به مرور زمان وقتی روشن شد که امواج انقلاب مردم مصر سهمگین است، پشت او را خالی کردند و فضا را برای کنار رفتن او مهیا کردند. مبارک پس از برکناری از قدرت دیگر از حمایت آمریکایی‌ها برخوردار نبود و به معنای واقعی توسط متحدین دیروز خود تنها گذاشته شد.

*** معمر قذافی، دیکتاتور سابق لیبی**

روابط قذافی با آمریکایی‌ها تا سال 2003 به هیچ‌وجه روابط حسنه‌ای نبود و سابقه درگیری حتی نظامی بین لیبی قذافی و آمریکا در دوران ریگان هم وجود داشت. ماجرای بمب‌گذاری در هواپیمای لاکربی هم از دیگر نقاط اختلاف تاریخی رژیم قذافی و آمریکا بود.

قذافی یک سیاستمدار معتدل نبود. همان‌طور که جرات آن را داشت که سران مرتجع عرب حاشیه خلیج فارس را «موش» بخواند، خیلی راحت هم می‌ترسید. یکی از این ترس‌های بزرگ پس از اشغال عراق توسط آمریکا بر قذافی مستولی شد.

این ترس عجیب منجر شد تا قذافی برنامه هسته‌ای کشورش را کلاً برچیند، تجهیزات را سوار کشتی کند و تحویل طرف غربی بدهد به این امید که غربی‌ها کار چندانی با بقای حکومتش نداشته باشند. روابط قذافی با آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها از این پس بهبود زیادی پیدا کرد. قذافی در یک جلسه خصوص نسبت به وزیر خارجه سیاه‌پوست آمریکایی‌ها، کاندولیزا رایس ابراز علاقه کرد و پسرش سیف‌الاسلام نیز روابط بسیار خوبی با تونی بلر برقرار کرد تا آنجا که لیبی و آمریکا به همکاری علیه القاعده هم پرداختند.



قذافی و اوباما

با این حال وقتی زمره‌های انقلاب در لیبی بلند شد، نه واشنگتن و نه لندن نه تنها به کمک قذافی نیامدند بلکه با تصویب قطعنامه‌ای در شورای امنیت، مقدمات حمله نظامی به لیبی را فراهم آوردند.

در پایان این جنگ، قذافی به شکل تحقیرآمیزی کشته شد و جنازه‌اش به تماشا گذارده شد. پسرش سیف‌الاسلام نیز پس از دستگیری مورد شکنجه‌های سختی قرار گرفت تا آنجا که دندان‌هایش کشیده شده و انگشتانش قطع شده‌اند.



عاقبت دیکتاتور لیبی

* محمد مرسی، اولین دولت‌مرد اخوانی

مرسی پس از یک فرآیند نسبتاً طولانی، پس از حسنی مبارک و به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور منتخب ملت مصر، قدرت را در این کشور در دست گرفت. به مرسی به‌عنوان اولین دولت‌مرد برآمده از انقلاب‌های عربی و یک مبارز صاحب‌نام در اخوان‌المسلمین امیدهای فراوانی بسته شده بود که البته سیاست‌های او همه را بر باد داد. مرسی البته در بخشی از سیاست‌های مبارک تجدید نظرهایی به عمل آورد که از آن جمله باید به تعدیل در محاصره نوار غزه اشاره کرد اما در کلیات، وی مصر را از حالت اتحاد با آمریکا خارج نکرد.



مرسی و وزیر خارجه آمریکا

مرسی نیازمند کمک‌های آمریکا بود بنابراین جرات دست زدن به کمپدیوید را نداشت. وی همچنین برای کمک‌های مالی مجبور بود روی شیوخ عرب حاشیه خلیج فارس حساب کند و بنابراین نمی‌توانست در سیاست‌های کلان کشورش تغییر جدی ایجاد کند.

مرسی اگرچه یک مبارز انقلابی بود اما با پا گذاشتن به اریکه قدرت به‌غایت محافظه‌کار شد. شاید تنها جایی که وی باز هم موضع تند انقلابی از خود نشان داد، فتنه سوریه بود. علت این موضع وی هم روشن بود. این موضع به اصطلاح انقلابی به مذاق واشنگتن و ریاض و دوحه خوش می‌آمد و نیازی نبود که مرسی در آن محافظه‌کاری نشان دهد.



مرسی در مسیر دادگاه

مرسی چنان حافظ کمپدیوید ماند که شاید مبارک هم به خوبی او نمی‌توانست از این پیمان دفاع کند. با این حال، به هنگام کودتای نظامی و عزل مرسی از قدرت و سرنگونی دولت قانونی او، آمریکایی‌ها به کمک مرسی نیامدند. واشنگتن حتی حاضر نشد که اقدام ارتش مصر را کودتا بنامد تا مجبور به قطع کمک‌های مالی خود به دولت برآمده از کودتا نشود. او با ما اگرچه در ظاهر از سرنگونی مرسی خشنود نیست اما خشنودی تل‌آویو برای سکوت او کافی است.

